



عیسی سلمانی، بر اساس خاطرات عینی خودش و پژوهش‌هایی که درباره جهاد سازندگی خراسان و کشور کرده، مؤلفه‌هایی برای جهاد سازندگی و فرهنگ حاکم بر آن برمی‌شمرد. مؤلفه‌هایی که می‌تواند راز موفقیت این نهاد و تفاوت‌های جهاد سازندگی با «سازندگی» بعد از جنگ، وزارت جهاد کشاورزی، و حتی اردوهای «جهادی» را نیز روشن کند.



عیسی سلمانی لطف‌آبادی متولد سال 1337 در شهر درگز است. او از مرداد 1359 پس از آن که جهاد سازندگی درگز فعالیت‌های خود را آغاز کرد وارد جهاد این شهر شد و با شروع جنگ تحمیلی، تحصیلاتش را رها کرد.

مسئولیت کمیته کشاورزی جهاد سازندگی درگز در فاصله سال‌های 1359 تا 1367، مسئولیت کمیته کشاورزی خراسان در ستاد بازسازی و نوسازی دشت آزادگان در سال 1364، جانشینی شورای مرکزی جهاد سازندگی شهرستان درگز در فاصله سال‌های 1364 تا 1367 از تجارب او در جهاد است.

پس از اتمام جنگ در سال 1367 در رشته تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد قبول شده و کارشناس ارشد را نیز در رشته تاریخ سیاسی ادامه داد. نتیجه فعالیت‌های پژوهشی و قلمی او در طول چند سال، مجموعه‌ای از خاطره‌نگاری‌ها، تاریخ شفاهی و تحلیلی درباره جهاد خراسان شد. سلمانی در سال‌های 1378 تا 1385 مجری طرح تدوین تاریخ و فرهنگ جهاد سازندگی خراسان و در طول سال‌های 1379 تا 1382 مجری طرح جمع‌آوری گویش‌های فرهنگ آبادی‌های استان خراسان نیز بوده است. از جمله آثار منتشر شده اوست: بررسی نقش جهاد سازندگی خراسان در عملیات‌های مهندسی رزمی - درگز دشت اندیشه و تمدن - زندگینامه شهدای جهاد سازندگی خراسان - بررسی عملکرد ستاد پشتیبانی جنگ در دفاع مقدس - بررسی عوامل شکل‌گیری و فرهنگ جهاد و ...

باز تولید اقتصاد زیر چتر فرهنگ

مؤلفه‌های زندگی جهادی به روایت عیسی سلمانی

برای خدا

آرم جهاد سازندگی یکی از آیات قرآن بود؛ قل انما اعظکم به واحده ان تقوموا لله مثنا وفرادا؛ شما را نصیحت و موعظه می‌کنم به یک امر بسیار مهم که قیام کنید برای خدا باشد به‌صورت جمعی و فردی. کار و قیام برای خدا، قیده‌ها را بر می‌داشت. مثلاً فرم‌هایی داشتیم که نحوه همکاری داوطلبین با جهاد سازندگی را بیان می‌کرد. اسم اداره استخدام را گذاشته بودیم امور داوطلبین. یعنی هر کس داوطلب می‌شد، همکاری می‌کرد. این در همه لایه‌ها بود. از مسئولان رده اول و متخصصین گرفته تا کارگر ساده، همه داوطلبی بود.

امام یک کلمه گفته بود: «عالم محضر خداست». بچه‌ها یقین داشتند که خدا هر لحظه حضور دارد. اگر کسی کار داشت می‌رفت کارش را انجام می‌داد و برمی‌گشت. حساب و کتاب‌هایش را داشت. نیازی به کنترل نبود. از طرف جهاد یک مقدار پول داده بودند. گذاشتیم داخل پلاستیک و به بچه‌هایی که از منطقه برمی‌گشتند گفتم هر کس هر چقدر نیاز دارد بردارد. وقتی به مشهد رسیدیم، دیدم نه تنها پولی برداشته نشده که پول هم گذاشته بودند.

کار بیشتر، حقوق کمتر

همان موقع همه نیامدند. یک عده خاص آمدند. بعضی‌ها یکی دو ماه ماندند، ولی بعد رفتند. یک عده مثل مجاهدین خلق هم بودند که مدتی آمدند اما دیدند به قول آن‌ها حمالی است و حساب و کتاب ندارد، یک کاری است که باید صبح تا شب انجامش بدهی و شب هم مزد نمی‌دهند و باید به یک نان و انگور و غذای مختصر اکتفا کنی. هیچ‌گونه حق‌مأموریت نداشتیم. آمده بودیم که برویم روستا و در شهر کاری نداشتیم. کسی از بچه‌های جهادی اگر در طول روز در شهر می‌ماند، به یک چشم دیگر به او نگاه می‌کردند، که آمده اینجا چه کار؛ باید بروی روستا. حقوقی به عنوان کمک هزینه می‌دادند.

یک سوم تا یک چهارم حقوق کارمندان آن زمان بود. خیلی‌ها نمی‌گرفتند. حتی برخی از جیب خودشان هم می‌گذاشتند. آن زمان که در خوابگاه جهاد بودیم، بیست، سی نفری می‌شدیم. حدود یکی دو ماه همه‌اش نان و پنیر و انگور می‌خوردیم که بعد از مدتی همان هم تمام شد. دانشجویی بود که از مشهد آمده بود. تازه نامزد کرده بود. یک روز حلقه نامزدیش را فروخت و چند روزی خرج کردیم. افراد احساس می‌کردند که در یک فضایی قرار گرفته‌اند که باید با یک حالت قناعت بتوانند هم زندگی‌شان را بچرخانند و هم کارشان را انجام دهند. کاری که چند برابر کار دیگران بود.

کیفیت یکی از اصول مهم جهاد بود. کیفیت برکمت غلبه داشت. جهاد، یک شرکت اقتصادی نبود که منافعش را در کوتاه‌مدت تأمین کند. ارائه کار به صورت درست و دقیق مهم بود. البته این به معنی این نیست که خطا نبود. اما فرهنگ جهادی با فرهنگ سرمایه‌داری تفاوت عمده‌ای دارد. محور اصلی فرهنگ سرمایه‌داری سود و منفعت است اما در فرهنگ جهادی کسی به خودش فکر نمی‌کند که سود کند؛ مبنای کمک به خلق خدا و خدمت به آن‌هاست. در هر دو فرهنگ تلاش و کار وجود دارد؛ اما یکی به فکر سود شخصی است و دیگری به فکر رونق گرفتن اقتصاد و بالا رفتن خدمات به مردم است. بچه‌های جهاد از هر لحاظ خود را در مضیقه قرار می‌دادند. مثلاً گاهی یک تریلی سییمان می‌آمد ولی چون جمعه عصر بود از کارگر خبری نبود. کار را نمی‌انداختیم برای شنبه. از رئیس جهاد گرفته تا هر کسی که آنجا بود می‌آمد برای کمک و خالی کردن سییمان‌ها.

مشارکت وسیع مردمی

چرخ جهاد با کمک‌های مردمی می‌گشت. هیچ چیز نداشتیم. امام پیام داد که جهاد سازندگی تشکیل بشود. دولت بازرگان آن طور نبود که فوراً مصوب بکند و بودجه‌ای در اختیار جهاد بگذارد. آن موقع شهید بهشتی

تعمد داشتیم که به کسی نگوئیم رئیس، عنوان رئیس را ضد ارزش می‌دانستیم. هر کس وظیفه خودش را می‌دانست. شورای مرکزی داشتیم اما این طور نبود که هر دقیقه یک بخشنامه بدهد.